



۲۷ جنوری، ۲۰۰۲ م



دیلوم انجنیر کریم عطائی

روز سیاه هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش یک پارچه منحوس از تاریخ افغانستان

روز سه شنبه ۲۲ حمل ۱۳۵۷ قبل از شروع مجلس وزراء در اتاق مرحوم شهید محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری افغانستان با چندی از اعضای کابینه نشسته بودیم، که شاعلی غوث الدین فایق، وزیر فواید عامه داخل اتاق گردید و بدون تأمل گفت: «خبر دارید که یکی ازین لعنتی ها مردار شده است» و قصه را چنین شروع نمود: «جسد میر اکبر خیبر در نزدیکی مطبوعه در یک جویچه پهلوی سرک یافت شده است». کمی بعد تر مجلس شروع گردید و اگر فراموش نکرده باشم، وزیر داخله نیز از قضیه تذکری داشت.

پرچی ها با بهره برداری از قتل خیبر سر و صدای زیاد بلند کرده و حکومت را عامل این عمل می خواندند. روز دفن و مجلس فاتحه گیری خیبر در پهلوی دیگر مربوطین اش از طرف ببرک کارمل و اناهیتا راتبازاد نیز در اعلان فوتی از طریق رادیو به سمع عموم رسانیده شد. اساساً اعلان فوتی در مطبوعات و رادیو صرف با ذکر نام نزدیکترین اقارب مرده قابل قبول بود. درین مورد ممکن پرچی ها که در رادیو نیز دست داشتند، با کدام دست بازی، بدون اینکه کسی ملتفت گردد، اعلان فوتی را گذشتانده بودند. جنازه با مظاهره خود نمائی گروه خلق و پرچم از منطقه میکروریان برداشته شده، از مقابل سفارت امریکا با نعره های "مرگ بر امریکا" عبور نموده، از طریق جاده مقابل ارگ جمهوری، میدان پشتونستان، پل خشتی و جاده میوند، در حالیکه از طرف گروه های وطن فروش و جمعی از اهالی سیل بین همراهی می شد، به شهدای صالحین انتقال یافت. در سر قبر نصب لودسپیکر ها پیشبینی شده بود و هر یک از سرگله های خلق و پرچم که تازه به امر بادران روسی خود دست اتحاد بهم داده بودند، بیانات پرطمطراقی ایراد نموده با تاخت و تاز های زیاد، حلقوم پاره می کردند و حکومت را به قتل میر اکبر خیبر متهم می ساختند.

فردای آنروز در مجلسی که تحت ریاست معاون رئیس جمهور، مرحوم سید عبدال الله، در قصر صدارت عظمی دایر گردیده بود، ضمن آجندا، روی گزارش دفن خیبر نیز تبادل افکار صورت گرفت. وزیر تجارت محمد خان جلالر از دفتر وزیر پلان واقع میدان پشتونستان مظاهره را تماشا کرده بود. او از شمار زیاد مظاهره چیان تذکر داده و آنرا قابل اندیشه خواند. وزیر داخله در اصرار خود موضوع را خالی از تشویش دانسته و تذکر می داد، که مؤظفین وزارت داخله در بین مظاهره چیان حضور داشتند. در مجلس فاتحه گیری نیز ازدحام زیاد بود، چنانچه مردم از پل اندرابی (پل لزانک) الی مسجد شاه دو شمشیره، صف کشیده بودند.

در مجلس همه به این نظر بودند، تا در برابر مظاهره که خلاف قانون دایر گردیده بود اقدامات قانونی بعمل آید. معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه سید عبدال الله و وزیر داخله عبدالقدیر، بعداً موضوع را با رئیس جمهور مورد مذاکره قرار دادند.

در مجلس وزراء مؤرخ ۲۹ حمل ۱۳۵۷ هـ ش بحث دامنه دار در زمینه صورت گرفت و چنین نظر تثبیت شد، که دستگاه دولت از وجود عناصر خلقی و پرچی پاک سازی شده و در برابر براه انداختن مظاهره، مطابق به قانون عمل گردد. صدیق محبی وزیر تعلیمات عالی مشکل تراشی کرده و می گفت تعویض بعضی از استادان کار ساده نیست. در مجلس وزراء مؤرخ ۵ ثور ۱۳۵۷ هـ ش مرحوم وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و لوی خانونال در باره مظاهرات کمونیست ها و تجاوزات بی شرمانه شان بر دولت در روز دفن میر اکبر خیبر، نظر به قانون جزاء توضیحات داده و گفت که مطابق به حکم ماده ... قانون، محکمه می تواند مرتکبین جرم را به حبس الی هفت سال محکوم کند.

ظهر روز وقتی به طرف اتاق طعام روان بودیم، وزیر مالیه به من گفت، به عقیده من ضرورت به هیچ اقدامی نیست. به او گفتم چه باید کرد؟ او گفت هیچ چیزی نه.

در مجلس بعد از ظهر روی گرفتاری سرگله های پرچی و خلقی صحبت بعمل آمد و وزیر داخله هدایت خود را حاصل نمود. چون آجندای مجلس پایان نیافته بود، در اخیر روز قرار بر این شد تا مجلس آینده بروز پنجشنبه ۷ ثور دایر گردد. بعد از مجلس همینکه به خانه رسیدم، از صدارت تلفون آمد که بیابید مجلس است. در صدارت وزیر مالیه

به من گفت خوب است همین جا بمانیم، تا موضوع گرفتاری ها محفوظ بماند. شب را تا دیر وقت در صدارت ماندیم. وزیر داخله وقتاً فوقتاً از اجراءات پولیس به مجلس اطلاع می داد. تا جائیکه بخاطر دارم، همه گرفتاری ها انجام یافته بود بجز از حفیظ الله امین که گرفتاری وی هنوز روشن نبود. نا وقت شب مجلس پایان یافت و همه به خانه های خود برگشتیم. شام چارشنبه نسبت به گرفتاری های یادشده اعلامیه ای از رادیو افغانستان به نشر رسید. در تسوید اعلامیه که در مجلس بعمل آمده بود، از گرفتاری ها، از دست داشتن عمال بیگانه و از تخریب دولت سخن رفته بود. در تسوید، ضمن اسمای گرفتار شدگان، "نور محمد تره کی" به "نور محمد مشهور به تره کی" از طرف رئیس جمهور تصحیح گردید، زیرا تذکر نام های فامیلی که وابستگی به قوم، محل و غیره ازین قبیل که از آن آثار تبعیض پیدا می بود، خلاف پرنسپ های جمهوریت که یکی از اهدافش تحکیم و ثبات وحدت ملی، دانسته می شد. این اعلامیه باید فردای آن در مطبوعات کشور هم به نشر می رسید که متأسفانه چنین شده نتوانست. روزنامه جمهوریت بگانه نشریه ای بود که از طرف صبح توزیع می گردید و ممکن که اعلامیه متذکره در نشریه روز پنجشنبه ۷ ثور آن طبع گردیده بود، همان روز از طرف کمونیست ها جمع آوری شده باشد. اگر خوانندگان گرامی در زمینه معلوماتی داشته باشند، لطفاً با نویسنده این مضمون در تماس شوند.

روز پنجشنبه ۷ ثور طبق معمول قبل از مجلس وزراء به وزارت رفتم. ضمن امضای مکاتیب، رئیس اداری، مرحوم محمد رحیم رفیق برایم گفت، یکی از همسایگان وی که پرچی است، صبح امروز برایش گفته است، "ما به کوه بالا می شویم و مبارزه مسلحانه را در برابر دولت آغاز می کنیم". در عمارت گلخانه قبل از شروع مجلس با وزیر داخله حین مصافحه از گفتار رئیس اداری یاد آور شدم. او گفت برادر باید چشم و گوش خود را باز داشته باشیم. با این گفته هردوی ما داخل تالار مجلس گردیدیم. مانند همیشه مرحوم محمد داؤد لحظه ای بعد به تالار آمده و بعد از احوال پرسی با هریک از وزراء، در صدر مجلس قرار گرفتند. در شروع وزیر داخله راپور امنیتی را ارائه کرده و اینکه سرگله های خلق و پرچم در کجا در توقیف به سر می برند، به مجلس معلومات داد. وزیر عدلیه که عهده لوی خرنوال را نیز داشت، در قسمت اقامه دعوا مطابق به قانون توضیحات داد. بعداً مجلس روی آجندای پیش بینی شده به بحث و مذاکره پرداخت. یکی از موضوعات را قانون کار و کارگر احتوا می کرد، که باید روی فصل اعتصاب درین قانون مذاکره بعمل می آمد.

از شروع مجلس هنوز دیری نگذشته بود که یکی از یاوران ریاست جمهوری داخل اتاق شد و مستقیماً به طرف رئیس جمهور رفته و کاغذی را برای شان تقدیم نمود. آن مرحوم به یاور چیزی گفتند و او را با اشاره سر رخصت کردند. هنوز لحظه ای چند نگذشته بود، که صاحب جان قوماندان گارد جمهوری با یک نفر دیگر به تالار آمده باز هم کاغذی را به ایشان تقدیم داشتند. رئیس جمهور بعد از مطالعه کاغذ فوراً جای خود را ترک گفته و با قدم های سریع روانه دفتر کار خود گردیدند. چند دقیقه بعد صدای مهیب یک فیر توپ عمارت را تکان داد. منشی مجلس و معاون وزارت خارجه به من که در نزدیکی اش بودم، گفت که قوای زره دار از پلچرخ به طرف کابل حرکت کرده که همین موضوع گوش بگوش به همه رسید و مجلس قطع گردید. بعد از آن اعضای مجلس همه در بین تالار مجلس، در دهلیز و اتاق رئیس دفتر در رفت و آمد بودیم. وزیر مالیه سید عبدال الله و وزیر داخله عبدالقدیر در دفتر رئیس جمهور بودند و وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و وزیر فواید عامه غوث الدین فایق، اصلاً در مجلس حضور نداشتند.

من که اکثر وقت را با رئیس دفتر می بودم، گاه گاه به دهلیز و چمن مقابل عمارت گلخانه می برآمدم تا ببینم اوضاع از چه قرار است. درین فرصت رفت و آمد مکرر مرحوم صاحب جان قوماندان گارد جمهوری، غرض اخذ هدایت به حضور رئیس جمهور، توجه را جلب می کرد. دروازه های ارگ جمهوری همه مسدود شده بودند، عساکر اضافی در اطراف عمارات بهره داری و نظارت داشتند، آواز غرش تانک ها و فیر های ماشیندار از بیرون ارگ به گوش می رسید.

به دفتر یاور که در راه درآمد دفتر رئیس جمهور قرار داشت رفتم، تا از احوال تازه باخبر شوم. از آنجا با وزارت مخابرات تماس تلفونی گرفته و از رئیس تلفون سید نسیم علوی جویای اوضاع گردیدم. او که مطلقاً قرار خود را از دست داده بود، به عصبانیت گفت از برای خدا این چه روز است و ادامه مکالمه با وی سودی نداشت. با مرکز تلفون تماس گرفتم، نفر مؤظف که سابقه دار بود و همه مأمورین بلند رتبه را از آواز های شان می شناخت، به من گفت: "وزیر صاحب احوال بسیار خراب است و همین اکنون اشخاص مسلح داخل عمارت گردیدند." آواز فیر های ماشیندار از طریق تلفون به گوشم رسید و مایوسانه گوشک را بجایش گذاشتم.

وزیر داخله از دفتر رئیس جمهور برآمد و من از وضع مخابرات برایش گفتم. او زیاد سراسیمه بود و گفت بلی مرکز رادیو را نیز اشغال کردند. با رادیو تماس گرفتم، آمر تخنیک رادیو انجنیر کامران گفت که کتوازی (یک مأمور رادیو مربوط گروه خلق) تانک ها را به صحن احاطه رادیو رهنمایی می کند. به او هدایت دادم تا برق دستگاه های فرستنده را قطع کند. در دفتر یاور اشخاصی دیگری نیز حاضر بودند، که حالا چهره های شان را بخاطر ندارم. از زینه که پایان می رفتم، رئیس دفتر با من رو برو شد و گفت که اعضای فامیل باید از خانه های شان از طریق دروازه شمالی دلکشا به عمارت گلخانه آورده شوند. عمر جان می گوید با فامیل خود منزلش را ترک نمی گوید، او، گپ خودت را رد نمی کند، اگر او را آورده بتوانی خوب خواهد شد. در دفتر اکبر جان بعضی از اعضای کابینه نشسته بودند. زنگ تلفون بصورت دوام دار به صدا بود، کسی می خواست اطلاعی بدهد و کسی هم می خواست اطلاعی بگیرد. درین ضمن تلفونی از حضرت "مشهور به شیر آقا جان" آمد که می گفت به رئیس صاحب جمهور عرض کنید، اگر به من کدام امری باشد جهت خدمت حاضر هستم. جواب: "تشکر، هر وقت ضرورت بود به شما میگویم." رئیس مصونیت ملی، جنرال محمد اسماعیل فرمان اطلاع داد: "اکنون طیاره های جت به پرواز آغاز کردند که امید است در چند لحظه دیگر به ماجرا خاتمه بخشیده شود." در همین هنگام غرش طیاره ها در فضا طنین می انداخت که متأسفانه به دشمن پیوسته بودند.

ساعت حوالی بین ۲ الی ۳ بعد از ظهر را نشان می داد، میخواستیم به منزل با لا بروم که با عمر داؤد روبرو شدم. با او احوال پرسیدم و جوینا شدم که چرا به گلخانه نمی آمد؟ او گفت میخواست با تفنگ شکاری اش از خانه خود حراست کند و هر که تجاوز میکرد با فیر تفنگش روبرو میگردد. از اطلاع رئیس مصونیت ملی برایش گفتم و دقایقی چند باهم صحبت کردیم. او گفت این جنجال که بگذرد، باید یک پاک کاری اساسی در حکومت امر جدی پنداشته شود. حال دیگر اعضای فامیل همه به عمارت گلخانه انتقال یافته و در اتاق های عقب دفتر رئیس جمهور جا بجا شده بودند. مرحوم محمد نعیم، مرحوم سید عبداللہ، مرحوم عبدالقدیر و یک یا دو نفر دیگر (نه اعضای کابینه) در دفتر رئیس جمهور با آن مرحوم یک جا بودند. ایشان از طریق تلفون با وزارت دفاع تماس دائمی داشتند ولی اوضاع زیاد مغشوش احساس میشد.

در دهلیز نزدیک دروازه دخولی ایستاده و بفکر رفته بودم، دیدم که وزیر مالیه با یک قبضه کلشنیکوف بدستش از زینه پایان آمد. با او از عمارت بیرون رفته و در چمن توقف کردیم. افتاب می درخشید و هوا روشن بود، به کلشنیکوف اشاره کرده پرسیدم اینرا چه می کنید؟ برادر گفته نمی شود اقل از خود دفاع کرده بتوانیم، جوابش بود. درین موقع یک افسر گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچی کلان از آب بیرون شد) به ما نزدیک شده، گفت: "تا از سر سینه ما کسی نگذرد به شما آسیبی نمی رسد." بعد از چند لحظه صحبت، هردوی ما دوباره داخل عمارت شدیم، او به منزل بالا رفت و من می خواستم بریاست دفتر داخل شوم، دیدم که مجید یاور به بسیار عجله از زینه به پایان می دود و با کلشنیکوف دست داشته از کلکین در نیمائی زینه به طرف باغ دلکشا بسوی طیارات جت فیر می کند. خود را به او رسانیده پرسیدم گپ چیست؟ او بدون اینکه به من نگاهی کرده باشد گفت، آنها بر خلاف ما انداخت می کنند. این کلمات وی، امیدی را که با اطلاع رئیس مصونیت ملی که از پرواز طیارات جت سخن می گفت، خلق شده بود، به یأس تبدیل کرد. در عین وقت از کلکین به بیرون دیدم که برج ساعت باغ دلکشا هدف راکت طیاره قرار گرفت و قسمت بالائی آن تخریب گردید.

وقت هنگام عصر بود و آفتاب آهسته آهسته رو به غروب می رفت. آواز فیر یکه تفنگ و آواز غرش طیارات که از شدت عملیات آنها کاسته شده بود، کنده کنده به گوش می رسید. اعضای کابینه همه در یک اتاق کوچک در جوار تالار مجلس جمع شده، خاموشانه به همدیگر نگاه می کردیم. دیدیم، بدون انتظار دروازه اتاق باز گردید و رئیس جمهور داخل شد. او که معنویات شان خیلی خوب و حتی لبخندی از چهره شان هویدا بود، به آرامی در یک چوکی بازو دار قرار گرفته و بعد از لحظه ای شروع به سخن نموده و گفتند که ایشان تمام مسؤولیت را خود بدوش دارند و این حالت را تصور نمی کردند. همه خاموش ماندیم و بالاخره من گفتم: "ما همه همکاران شما هستیم، آنچه مسؤولیت شماست، مسؤولیت ما نیز می باشد." از هیچ طرف آواز دیگری شنیده نشد. دقایقی بعد رئیس جمهور گفتند که قوای گارد بسیار محدود است، دیده شود چه خواهد شد. در همین هنگام پیش خدمت با یک پطنوس که روی آن ساندویچ ها پیچیده شده بود داخل اتاق گردید. مرحوم محمد داؤد که تمام روز نه چیزی خورده و نه نوشیده بودند، از پطنوس یک ساندویچ را گرفته و دیگران هم، شروع به خوردن کردیم.

هوا تاریک شده بود و از فیر های ماشیندار دیگر چیزی بگوش نمی رسید. نشرات رادیو افغانستان آغاز گردید و دو نفر افسران اردو بنام های اسلم وطن جار و عبدالقادر بزبان های دری و پشتو ابلاغیه ای را خواندند که در آن از انهدام و نابودی "والاحضرت سردار محمد داؤد" و حکومتش سخن رانده می شد. وزیر مالیه با تمسخر گفت، "تو ببین این وطنجار را." چنین فهمیده شد که او را می شناسد.

رادیوی بی بی سی از یک کودتای کمونیستی در افغانستان خبر داد ولی گفت که سرنوشت رئیس جمهور و حکومتش هنوز نامعلوم است. درین فرصت رئیس جمهور در دهلیز پایان گلخانه نشسته بودند، مرحوم محمد نعیم، اعضای کابینه و بعضی دیگر از اعضای فامیل بدور و پیش شان قرار داشتند. معاون وزارت خارجه وحید عبدالله به رئیس جمهور پیشنهاد کرد، تا ریاست جمهوری به قندهار انتقال یابد. آن مرحومی از وجود قوای مهتاب قلعه، مقر و قلات در عرض راه تذکر داده و گفتند تا آخرین لحظه این جا را ترک نخواهم کرد. عمر داؤد سخن پدر خود را تأیید نموده گفت: "بابه من هم به همین فکر هستم." وحید عبدالله گفت از برای خدا سرنوشت افغانستان به کجا خواهد کشید؟ من که در نزدیکی مرحوم محمد نعیم ایستاده بودم، ملتفت گردیدم که ایشان با آواز نرم که خاصه شان بود، به من می گفتند، امروز در اول مرحله باید درین مورد فکر می شد.

هنوز انتقال مرکز به قندهار به فیصله نرسیده بود که باقی اعضای فامیل از منزل بالائی گلخانه، در حالیکه میرمن زینب، خانم رئیس جمهور پیشاپیش همه قرار داشتند، به پایان آمدند. درین فرصت از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد، ناگهان از بین درخت ها یک فیر یکه و باز یک فیر دومی ماشیندار به دیوار سنگی عمارت اصابت کرد. با چشم برهم زدن فیر های متواتر ماشیندار شدت گرفته از طریق دروازه در آمد، دهلیز، زینه و دیوار آن زیر آتش ماشیندار گرفته شد و قندیل دهلیز پاشان گردید. دیدم پهره دار دروازه در آمد با اصابت گلوله به زمین افتاد، عمارت تاریک گردید و قیامت برپا شد. بعد از دقایقی چند که گویی پایان نمی یافت، فیر های ماشیندار قطع گردید. فرصتی ضرورت بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد. همه در روشنی خفیف که از طریق کلکین ها به داخل می تابید، در جست و جو شدیم تا ببینیم به که چه صدمه رسیده است.

از نظام الدین غازی که در نزدیکی ایستاده بود، پریشان بهر سو نگاه می کرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم، رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا هستند؟ گفت شکر خوب هستند و در اتاق عقبی می باشند. درین اثنا آواز میرمن زینب داؤد را شنیدم که می گفتند، بگیرید کمک نمائید! نظام الدین غازی فوراً به عجله بسته و پیغله زرلشت داؤد را که در پا جراحت برداشته بود، در بغل برداشت. وزیر داخله عبدالقدیر را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای بخاری دیواری می گذارد و از دستش خون جاری است.

افکار همه متلاشی بود و من نمی دانستم چه کنم و از که در کجا احوال بگیرم و به که زودتر برسم. نمی دانم چه واقع شد که من جان به سلامت ماندم؟ در تاریکی شب گاهی ایستاده و گاهی بروی زمین نشسته و ماحول خود را کمتر درک می کردم. وقت به همین منوال می گذشت، مایوسی سرا پام را گرفته بود، احساس عمیق داشتم همه چیز از دست رفته است. ملتفت گردیدم مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین قرار داشت، نشستند. من با قدری تأمل به ایشان نزدیک شده، پرسیدم چه باید کرد؟ آیا بیرق سفید بلند کرد؟ آن مرحوم با مایوسی کامل و آواز بسیار گرفته گفتند، هر چه دل تان باشد بکنید! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان نیز مجروح گردیده بودند.

هنوز افکار در هم و برهم مرا احاطه کرده بود، دیدم که صاحب جان قوماندان گارد در چند قدمی ام ایستاده است. او که تمام روز با یونیفورم نظامی دیده می شد، حال لباس ملکی به تن داشت. فوراً خود را به او رسانیده و جویا شدم که جریان از چه قرار است؟ او، در حالیکه لبخند تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت، حال که خیانت از داخل گارد شروع شد، دیگر از دستم چیزی پوره نیست (کسیکه آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود که عبدالمجید نام داشت و من از آن در محبس پلچرخه اطلاع حاصل کردم). او علاوه کرده گفت، من موضوع را به رئیس صاحب جمهور به عرض رسانیدم و با سر خود به طرف اتاقی اشاره کرد که آنجا تشریف داشتند. این را گفته با من دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد. صاحب جان انسان خوب، راستکار و صادق بود. او با قوای دست داشته یعنی گارد جمهوریت از اول روز الی آخرین لحظات شب در برابر دشمنان ملک و ملت با شدت و شهامت تام و تلفات زیاد مقاومت نمود. یک زنجیر تانک را که عمر نام برادر زاده عارف خان جنرال با آن می خواست به دروازه ارگ جمهوری حمله کند، با راکت ضد تانک طعمه حریق کرده بود.

بعد از اینکه قوماندان گارد از من خدا حافظی نمود، با مایوسی عمیق به دفتر رئیس جمهور رفتم تا از آنجا به منزل تماس گرفته و از اولادها، ولو برای آخرین بار هم باشد، احوال بگیرم، چه معلوم نبود فردا صبح کدام سرنوشت انتظار ما را می کشید.

در عقب دفتر رئیس جمهور یک شبکه محدود تلفون بصورت خصوصی نصب کرده بودم، که ایشان از طریق آن با همکاران نزدیک خود، جدا از شبکه شهری، می توانستند تماس حاصل دارند. ازین شبکه یک لین به خانه من نیز تمدید یافته بود. چون درین شب شبکه شهری قطع گردیده بود، لذا یگانه وسیله ارتباط همین شبکه کوچک بین چند نفر بود که فعال مانده بود.

در دفتر ریاست جمهوری با میرمن زهره نعیم برخوردیم که آنجا تشریف داشتند. ایشان به من گفتند، عقب عمارت یک جای می سوزد. از اتاق عقبی دیدم که یکی از پیاده خانه ها در اثر انداخت مرمی آتش گرفته است. ناگفته نماند که در همه اتاق ها صرف با نفوذ روشنی مهتاب که در آن شب می درخشید، امکان آن موجود شده بود تا پیش پای دیده شده بتواند. به منزل تماس گرفتم، دختر دومم که آنگاه ده سال داشت، گوشک را گرفت. پرسیدم چه حال دارید؟ گفت دیگر چه حال باشد. دیگر حرفی برای گفتن نبود و بخاطر ندارم با کسی دیگر مکالمه کرده باشم.

در دهلیز، در تالار مجلس و اتاق جوار آن که دروازه باز بود کسی ایستاده و کسی هم نشسته به نظر می رسید و من چهره خاصی را تشخیص نمی کردم. صرف متوجه شدم که مرحوم محمد نعیم هنوز هم بجای شان نشسته اند. با خود می اندیشیدم تا رئیس جمهور را ببینم، فکر کردم ایشان را در کجا خواهم یافت و آیا باعث تکلیف نخواهم شد؟ برای ایشان چه بگویم؟ با همین افکار داخل اتاق پهلوی تالار مجلس گردیدم که از روشنی بیرون تمام چهره ها شناخته می شدند و دیدم چند نفر از اعضای کابینه آنجا می باشند. چون اتاق کوچک بود کسی ایستاده و کسی هم نشسته جای گرفته بودند. بعد اینکه چند دقیقه همه خاموش بودیم، با توابع جان آصفی بیرون عمارت رفتیم. نمی دانم همه و یا صرف چند نفر به تعقیب ما روان شدند. چند دقیقه در اطراف عمارت گشتیم، وقت در حوالی ساعت ۱۲ شب بود. کسی، به شمول عساکر و پهره دارها دیده نمی شد. معلوم بود همه وظایف خود را ترک کرده باشند. درین شب مهتابی با هوای گرم و ملایم هیچ آوازی بگوش نمی رسید و از همه هیاهوی، دهشت و وحشت روز گذشته که گوئی همه بخواب مرگ فرو رفته اند، اثری وجود نداشت. احساس می کردم این خاموشی مرگبار پیام آور بدبختی بزرگ و حادثه هولناکی باشد. مایوسی کلی، عدم تمرکز فکری و متلاشی بودن ذهن و فکر همه را سخت بیچانیده بود و شب پایان نمی گرفت. درین شب یلدا کسی در منزل بالا، کسی در منزل پایین، کسی در داخل عمارت و کسی هم در بیرون آن، نشسته، افتیده و یا هم در حال گشتن منتظر آنچه بودیم، که بوقوع خواهد پیوست.

با همین پریشانی صبح دمید مقاومت و محاصره شکسته بود. نمایندگان کمونیست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول آن اعضای کابینه را که مسلح نبودند در حبس گرفتند. وزیر مالی و وزیر داخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند. درین ضمن قطعه عسکری (یک دلگی) در چمن مقابل عمارت گلخانه به سبیل شادیانه بیک قوماندان فیر هوائی کرده داخل قصر گردیدند.

لحظه ای بعد جرس گلوله باری تکان دهنده که گوئی جاغور های چندین قبضه کلشنیکوف همزمان خالی شده باشد و متعاقب آن خاموشی مرگبار، سر آغاز بدبختی کشور بود.

از همین دقایق تا امروز افغانستان تاریکترین روزهای تاریخ خود را که پایان آن معلق است، می گذراند. به این ترتیب کلانترین قربانی در راه محبت به وطن در تاریخ کشور، در بامداد ۸ ثور ۱۳۵۷ هـ ش در حوالی ساعت ۷ ثبت گردید که دو نفر مردان بزرگ تاریخ با عزیزترین وابستگان شان آن را با خون خود رقم زدند. درین خون ریزی ۱۸ نفر از فامیل مرحوم محمد داؤد، به شمول خود شان به شهادت رسیدند. «روح شان شاد و جنت برین جای شان باد» لیست اسمای شهداء در اخیر این نوشته ضمیمه شده است^۱.

سید عبداللہ نیز جان خود را درین آتش باری از دست داد و عبدالقدیر وزیر داخله که در آتش باری شب گذشته سخت مجروح شده بود بعداً در شفاخانه چار صد بستر اردو جان به حق سپرد. عمر داؤد و خالد داؤد در آتش باری شب گذشته مجروح و فوت کرده بودند.

صبح ناوقت آفتاب همه جا را فرا گرفته بود، ولی من فکر می کردم اطرافم را تاریکی عمیق احاطه نموده و زندگی همه مفهوم خود را از دست داده است. از اینکه اکنون چه واقعه ای در انتظار ماست بکلی برآیم بی تفاوت بود.

در اتاق مرکز تلفون ارگ، در آنجا که تحت نظارت کمونیستان قرار گرفته بودیم، خاموشانه، متلاشی، مایوس و وحشت زده یکی بدیگری نگاه می کردیم. احساس چنین بود که گوئی از سرعت وقت کاسته شده و دقایق بسیار بکندی در گذر باشند. عبدالقیوم وزیر سرحدات که توسط یک عسکر همراهی می شد، داخل اتاق گردید و گفت که او شب را در داخل حرمسرای با صاحب جان قوماندان گارد سپری کرده است. ما غیبت او را تا آمدنش درک نکرده بودیم. چند لحظه بعد یک مرد قوی هیکل داخل اتاق شد، بدون اینکه چیزی بگوید، به طرف راست، چپ و رو برو همه را از نظر گذرانده، اتاق را دوباره ترک گفت.

فرصت دوام داری گذشت و همان مرد قوی هیکل (بعدها معلوم شد که اسدالله سروری نام دارد و کسی بود که رئیس استخبارات تره کی بنام "اکسا" مقرر شد و هزاران هزار بی گناه را به کشتار گاه ها فرستاد) با یک افسر قوای هوایی که چشمانش از حذقه بیرون برآمده و کاملاً مانند خون سرخ بود، دوباره داخل گردید. افسر با کلشنیکوف دست داشته که برچه بر آن سوار بود، به گوشه اتاق قرار گرفته و ما را هدف گرفت و به قوماندۀ عسکری گفت دست ها بالا! او که بسیار زیاد عصبی معلوم می شد، از عزیزالله واصفی وزیر زراعت پرسید، چرا به مهمانی باختری صاحب که در فارم هده داده بود (هنگام ولایت واصفی در ننگرهار) نیامدی؟ واصفی به درستی جواب داده گفت، برادر این را به کسی چه، دلم نخواست نرفتم. ضمن این گفت و شنود سروری به تلاشی کردن هریک از ما شروع نمود. دکتر عبدالمجید خان را کنایه زنان، وزیر دربار خطاب نمود. من تصحیح کرده گفتم وزیر دولت، و او گفت پروا ندارد هر دو از هم فرقی ندارند و با این کنایه می خواست گفته باشد، که جمهوریت شما و نظام شاهی باهم تفاوتی نداشت. به تواب آصفی سردار صاحب خطاب کرد و گفت بیاد دارید که من پیلوت شما بودم (کدام وقت آصفی را بر فراز مناطق غربی پرواز داده بود). نوبت که به من رسید گفت شما چرا به داؤد خان نگفتید تسلیم شود؟ او که همیشه گپ شما را می شنید. (این سخنان سروری به گوشم آشنا آمد چه یک مرتبه عبدالقیوم که وزیر صنایع و معادن بود هم به من گفته بود که رهبر سخن شما را می شنود. برق آسا به فکرم خطور کرد که مبادا قیوم با اینها رابطه داشته باشد؟ در ایام حبس در زندان پل چرخه اطلاع یافتم، که عبدالقیوم با خلقی ها و خانمش معصومه وردگ مستقیماً با تره کی ارتباط داشتند. قرار گفتار عبدالقیوم، خانمش نزد تره کی واسطه شد تا او از زندان پل چرخه رها گردد.) من خاموش ماندم و از عبدالله عمر کلید موتر میرسید را گرفت و گفت، حالا نوبت از ماست که موتر سواری کنیم.

در همین حال دیدم شماری از اعضای فامیل، کسی مجروح و کسی سالم از برابر دروازه می گذرند و میرمن سلطانه خانم محمد عمر نور زکریا، در پیشاپیش دیگران روان است. زهرا و داؤد فرزندان نظام الدین غازی را دیدم که هر دو مجروح شده اند. میرمن سلطانه نور به ما نظر انداخته با اشاره دست به همه گفت، گناه ازین هاست، اینها را چاند واری کنید!

بعد از تلاشی اعضای کابینه، سروری با محافظین رفتند و ما مدتی در انتظار ماندیم تا سروری دوباره باز گشت. او به دو نفر که نزدیک دروازه نشسته بودند اشاره کرده و گفت، شما و شما، و هر دو را باخود برد. به همین ترتیب او هر ۱۰ الی ۱۵ دقیقه یک یا دو نفر را با خود می برد. همان بود که نوبت به دکتر نوین و من رسید و به سواری موتر به وزارت دفاع انتقال یافتیم. در آن جا بیک اتاق زیر زمینی رهنمائی شدیم و دیگران نیز در آن جمع بودند.

آنچه در بالا از آن روز سیاه ۷ و صبح ۸ ثور بیان گردید، آنست که قلم توان نوشتن آنرا داشت و آنست که در خور توان و حوصله باز گوئی از آن خونریزی ناحق بدست فروخته شدگان ننگ تاریخ کشور، یاد شده می تواند.

در ساعات قبل از ظهر دو مرتبه دیگر سروری به اتاق زیر زمینی آمده و با من صحبت نمود. از سروری پرسیدم از ولایات چه احوال است؟ گفت، کابل مرکز است، کابل که تسلیم باشد ولایات گپی ندارد. از او که پرسیدم شهیدان چه وقت دفن می شوند، گفت اول داؤد خان و نعیم خان در غیاب محاکمه می شوند. او نظام الدین غازی را نمی شناخت، وقتی او را معرفی کردم گفت حیف جوانی او. سروری گفت نعیم خان یکی از رفقای ما را شدیداً مجروح ساخت و علاوه نمود، از صاحب جان که پرسیدم چرا مقاومت کردید، گفت خبر نداشتیم شما (مقصد از کمونیست هاست) دست اندر کار هستید. او در اخیر بسیار به جدیت تذکر داد، که اگر امروز تسلیم نمی شدید، در نظر بود یک بمب ۵۰۰ کیلوئی بالای ارگ پرتاب شود. می دانید یک بمب ۵۰۰ کیلوئی چه می کند؟ خاک ارگ را به هوا بلند می کرد! سروری را بعد از آن روز دیگر ندیدم.

بر حکومت وقت دین است تا اجساد شهداء را که در یک قبر دسته جمعی بخاک سپرده شده اند، سراغ نموده به پاس خدمات آن راد مرد بزرگ مقبره شان را بحیث یادگار اعمار نماید. حیات جاودان نصیب شان باد!

در حوالی ساعت یک بعد از ظهر جمعه ۸ ثور با محافظین برای صرف نان به یک اتاق کلان در منزل اول عمارت وزارت دفاع رهنمائی شدیم. اشخاص زیادی از مأمورین عالی رتبه، افسران اردو و پولیس که در حبس گرفته شده بودند، آنجا دیده می شدند. در جمله شخصی که توجه مرا بیشتر بخود جلب کرد، جنرال محمد عظیم بود که با رفع تقاعد به حیث قوماندان قول اردوی قندهار مقرر گردیده بود. من چند ماه قبل به قندهار سفری داشتم که ضمن بازدید از تعمیر قشله عسکری، جنرال عظیم می گفت، سر من فدای رهبر است و با کف دست به سینه خود می کوبید. او بدون هیچگونه فشار یک قول اردوی مکمل را با وجود اصرار ایوب عزیز والی قندهار، بر مقاومت به دشمنان مردم و کشور تسلیم داده بود.

در طول روز ابراهیم مجید سراج، غوث الدین فایق که در پکتیا بود و وحید عبدالله که شب با تیمور شاه آصفی و مجید یاور ارگ را ترک گفته بودند، نیز با ما علاوه شدند. وحید عبدالله به من گفت، شب به خانه فرید رشید رفتم و می خواستم به پاکستان بروم، ولی چون بسیار خطرناک بود، نشد.

روز به همین منوال گذشت و طعام شب در اتاق نان خوری وزارت دفاع در یکی از منازل بالائی ترتیب شده بود. در آنجا اشخاص دیگری که در ظرف امروز در حبس گرفته شده بودند، دیده می شدند. در جمله محمد رحیم، ناظم پادشاه سابق در بالاپوش خواب و ولی جان یوسف در لباس خواب جلب توجه می کردند.

شب برای خواب در اتاق بسیار کلان با دیگر محبوسان جابجا شدیم و همه با کمپل های عسکری روی زمین افتادیم تا اگر میسر گردد، بعد از دو روز و یک شب مرگبار چشم پت کنیم. فردا برای صرف ناشتا دوباره به اتاق نان رفتیم و بعد آن به زیرزمینی برگشتیم. شست و شو و رفع ضرورت زیاد مشکل بود چه تانک های آب در اثر فیر مرمی تانک به جناح چپ عمارت صدمه برداشته بودند و وضع نظافت در تشناب ها از اندازه بیرون، بحرانی بود.

هفته اول حبس به همین ترتیب گذشت. مصروفیت در ظرف روز چیزی نبود بجز اینکه اکثراً بعضی از خلقی ها و پرچمی ها با کنجکاو به دیدن ما می آمدند و به سفسطه سرائی کمونیستی می پرداختند. وقتی برای صرف چای صبح و نان چاشت به اتاق نان می رفتیم از کلکین هائی که مشرف به دروازه ارگ بودند دیده می شد، مردم جوقه جوقه به ارگ داخل می شوند زیرا کمونیست ها دروازه ارگ و دلکشا را بروی مردم باز کرده بودند. از طریق رادیو شنیده می شد که راپورتر ها در داخل ارگ به مردم می گویند، اینجا کاخ ظلم و استبداد بود و چند عدد زنجیر و زولانه را که به صورت قلبی آنجا به نمایش گذاشته بودند به مردم نشان می دادند و می گفتند که اکنون دیگر محبوسی درین جا نیست. راپورتر رادیو که تا روز های قبل حلقوم خود را با "زنده باد جمهوری" پاره می کرد، در دلکشا بیان می داشت، که تا هفته گذشته درین قصر مجالس شب نشینی و پای کوبی بر پا بود. جمعه محمد محمدی که خودش عضو کابینه بود، به بد گوئی می پرداخت (با خلقی ها ارتباط داشت). جنرال شاهپور احمد زی که زیاد مورد اعتماد رئیس جمهور بود و به حیث قوماندان حربی پوهنتون و مرد صاحب صلاحیت در چوکی آن تکیه زده بود، دیده می شد که هم کیش کمونیستان جبهه تبدیل کرده است. **وزیر اطلاعات و کلتور تره کی، یک خلقی بنام کتوازی، با اشاره به خون ریزی بامداد ۸ ثور در گلخانه ارگ جمهوری از رادیو نعره می کشید "که ما انتقام آیندی^۱ را گرفتیم. ببینید کشور بدست چه اشخاص پست از خود کش بیگانه پرست افتیده بود که مغز استخوان انسان را به فغان می آورد.** خلاصه اینکه هر چه دیده می شد، هر چه شنیده می شد تأثر آور و اندوهگین بود.

روز شنبه ۱۶ ثور دکتور عبدالمجید، ابراهیم مجید سراج و محمد خان جلالر مرخص گردیدند. دکتور عبدالمجید بعد از چند وقت دوباره در حبس گرفته شد و تا مدتی با ما در پلچرخ می بود. صدیق محبی در روز دوم و یا سوم حبس رخصت شده بود. در هفته دوم روز سه شنبه ۱۹ ثور بعد از ظهر عبدالعلی دگروال، آمر کلوپ عسکری که اکنون از طرف تره کی به حیث قوماندان امینه ولایت کابل مقرر شده بود، به اتاق ما آمده و ضمن سخن از هر طرف، گفت او مأمور بود برای گرفتاری داود خان به ارگ برود ولی تره کی در لحظه اخیر او را مانع شد و گفت کس دیگری را می فرستم، تا بتو صدمه ای نرسد. او گفت امروز ساعت ۴ عصر در صدارت، شورای انقلابی جلسه دارد و راجع به سرنوشت شما تصمیم اتخاذ می گردد. دگروال عبدالعلی در لوگر از طرف مجاهدین به قتل رسید.

^۲ - رئیس جمهور سوسیالیست چیلی بود که در سال ۱۹۷۳م در یک کودتای نظامی بقتل رسید. (Salvador Allende)

شب ساعت ۹ بعد از اینکه از نان شب به زیرزمینی برگشته بودیم، دروازه باز گردید و سر و کله خلیل، یکی از رفقای دکتور حسن شرق، عضو کمیته مرکزی و قوماندان قوای توپچی غند مهتاب قلعه، ظاهر گردید. او روز ۷ ثور قصر تپه تاجبیک مقر قوماندانی قوای مرکز را زیر آتش توپ قرار داده بود. خلیل به وزیر عدلیه وفی الله سمیعی که در اتاق قدم می زد گفت، وزیر صاحب شما بیایید و بکس خود را نیز بگیرید. وحید عبدالله به وی گفت، خلیل جان اینه وزیر مخابرات هم اینجاست، مقصدش این بود که اگر مرا ندیده باشد، با من جور پرسانی کند. وحید می خندید و فکر می کرد اکنون همه مرخص می شویم. هنوز از رفتن سمیعی دیری نگذشته بود که خلیل دوباره در اتاق را باز کرده و این بار به وحید گفت، معاون صاحب شما بیایید و بکس خود را نیز بگیرید. وحید خنده کنان از جایش برخاست و از دروازه بر آمد.

شام بعد، در یک مصاحبه رادیویی از تره کی شنیدیم که وحید عبدالله در مقاومت در ارگ کشته شده است. شام سه شنبه ۱۹ ثور اولین دسته از محبوسین که وحید عبدالله، وفی الله سمیعی، جنرال عبدالله روکی، جنرال عبدالقدیر خلیق، محمد رحیم و تعداد دیگر از محبوسین نظر به فیصله ۱۹ ثور ۱۳۵۷ هـ ش شورای انقلابی گروه های آدم کش خلق و پرچم به کشتار گاه فرستاده شدند.

صاحب جان قوماندان گارد جمهوری روز ۸ ثور بعد از اینکه محاصره ارگ پایان یافت، بقتل رسید. محمد موسی شفیق، غلام حیدر رسولی وزیر دفاع، جنرال عبدالعزیز لوی درستیز، جنرال عبدالوهاب قوماندان قوای کار در روز اول و دوم کودتای ۷ ثور به قتل رسیده بودند.

بعد از دو الی سه روز دیگر سائر محبوسین و ما به محبس پلچرخ انتقال یافتیم. روز های حبس در زندان پلچرخ و تقریباً دو سال را در قید کمونیستان تحت رهنمائی روس ها گذراندن، داستانی است جدا گانه.

پایان

لیست اسمای اعضای فامیل سردار محمد داؤد خان که در بامداد جمعه ۸ ثور ۱۳۵۷ هـ ش به شهادت رسیدند:

۱- سردار محمد داؤد خان رئیس جمهور ۲- محمد نعیم خان برادر رئیس جمهور ۳- میرمن زینب همسر رئیس جمهور (همشیره اعلیحضرت محمد ظاهر شاه) ۴- پیغله عایشه خواهر معیوب رئیس جمهور ۵- مرحومه میرمن بلقیس آصفی خانم سردار تیمورشاه آصفی (همشیره اعلیحضرت محمد ظاهر شاه) ۶- میرمن شینکی داؤد همسر زلمی محمود غازی ۷- میرمن زرمینه نعیم همسر عبدالعظیم محمود غازی ۸- نظام الدین غازی داماد سردار محمد داؤد خان ۹- محمد عمر داؤد ۱۰ (فرزند ارشد رئیس جمهور) و ۱۱- پیغله هیله عمر و غزال عمر فرزندان محمد عمر، (نواسه های رئیس جمهور) ۱۲- ویس داؤد (فرزند رئیس جمهور) ۱۳- میرمن شیما همسر ویس داؤد (عروس رئیس جمهور) ۱۴- و ۱۵- حارث ویس و ویگل ویس فرزندان ویس، (نواسه های رئیس جمهور) ۱۶- خالد داؤد (فرزند رئیس جمهور) ۱۷- پیغله زرشنت داؤد (دختر جوان رئیس جمهور) ۱۸- پیغله صفورا غازی دختر عبدالعظیم غازی (نواسه سردار محمد نعیم خان).

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ